سيرت جاودانه

قسمت دوم‏

امداد توران‏

در مقاله نخست، علاوه بر معرفى كتاب سيرت جاودانه نوشته علامه سيد جعفر مرتضى عاملى، جلد اول آن را از آغاز تا پايان بخش چهارم معرفى كرديم. در مقاله حاضر محتواى بخش پنجم را كه به هجرت پيامبر اختصاص دارد، گزارش مى‏كنيم.

هجرت از مكه به مدينه‏

درباره هجرت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - دو پرسش مطرح است: نخست آن كه چرا حضرت از مكه هجرت كرد؟ ديگر اين كه چرا به مدينه هجرت كرد؟

در پاسخ به پرسش نخست به چهار نكته اشاره مى‏كنيم:

1 - رسول خدا - صلى الله عليه و آله - بيشترين بهره بردارى ممكن را از شهر مكه انجام داده بود و هيچ اميدى براى گرويدن گروه‏هاى ديگر در آينده نزديك به آيين اسلام نداشت. بنابراين، باقى ماندن در اين شهر توجيهى نداشت.

2 - پيامبر خدا همه انسانها را در سراسر گيتى مخاطب خود مى‏داند؛ همان طور كه در قرآن مجيد آمده است‏

«و ما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا و نذيرا»

«ما تو را جز براى اين كه بشير و نذيرى براى تمام مردم باشى، نفرستاديم.»

گذشته از آن، موفقيتهاى به دست آمده در مكه به تنهايى نمى‏توانست زمينه اجراى همه قوانين اسلام به خصوص قوانين اجتماعى و حكومتى را فراهم آورد. از اين رو، بايد دعوت اسلام به فراسوى مكه گسترش مى‏يافت.

3 - بيشتر مسلمانان، غير از افراد معدودى كه مورد حمايت قبيله خود بودند افرادى بى پناه بودند كه سالها آزار و اذيت و شكنجه‏هاى دشمن را تاب آورده بودند. ادامه اين وضعيت ممكن بود موجب شود كه روحيه يأس و نااميدى برايشان مستولى شود؛ و چه بسا جمعى از ايشان به شرك و بت پرستى باز مى‏گشتند. از اين رو، لازم بود كه براى ايشان محل امنى در خارج از مكه يافت شود كه بدانجا مهاجرت كنند.

4 - همان طور كه در ادامه به تفصيل بيان خواهيم كرد، قريش نقشه زيركانه‏اى را براى قتل پيامبر طراحى كرده بود، به طورى كه با اجراى اين نقشه آن حضرت به دست جمعى كه هر كدام به قبيله‏اى منسوب بودند، به قتل مى‏رسيد و بنى هاشم نيز نمى‏توانست به خونخواهى برخيزد بدين ترتيب با كشته شدن پيامبر - صلى الله عليه و آله - دين او نيز با مرور زمان مضمحل مى‏شد. از اين رو، لازم بود كه پيامبر - صلى الله عليه و آله - هر چه زودتر مكه را ترك گويد.

در پاسخ به پرسش دوم كه چرا پيامبر - صلى الله عليه و آله - مدينه را به عنوان مقصد هجرت برگزيد؟ به هفت عامل توجه مى‏كنيم:

1 - در نظر مردم جزيرة العرب، مكه از قداست خاصى برخوردار بود، به طورى كه پيروزى دعوت توحيدى اسلام در نهايت منوط بود به تسلط بر شهر مكه و برچيدن بت‏ها و بت پرستى‏هاى آن. از اين رو، لازم بود جايى براى ادامه دعوت انتخاب شود كه نزديك به مكه باشد و بتوان از آنجا اوضاع مكه را زير نظر داشت و در وقت لزوم بر آن فشار سياسى وارد كرد و مدينه دقيقا چنين جايى بود.

2 - مدينه در مقايسه با همه مناطق ديگر مناسب‏ترين مكان براى هجرت پيامبر بود. هجرت به طائف فايده‏اى نداشت ؛ چه اين كه مردم اين شهر روابط اقتصادى مهمى با مكه داشتند و نيازمند بازارهاى اين شهر بودند. پناه دادن به پيامبر اسلام و پذيرفتن دعوت او اين رابط را به خطر مى‏انداخت. ساير قبيله‏هاى عرب نيز از چنان قدرت و توانايى‏اى برخوردار نبودند كه بتوانند محل امنى براى حفظ و بسط دعوت اسلام باشند. يمن، ايران، روم، شام و ساير مناطق، زيرسلطه دو ابرقدرت آن روزگار بودند كه با هجرت به اين سرزمين‏ها چيزى جز مشكلات و خطرهاى هولناك عايد پيامبر - صلى الله عليه و آله - و دعوت توحيدى نمى‏شد. حبشه به لحاظ موقعيت جغرافيايى فاصله زيادى با مكه داشت. علاوه بر اين، استقرار دعوت اسلام در ميان مردمان غيرعرب حبشه موجب مى‏شد كه همه قبيله‏هاى عرب به دليل پيوندهاى خويشى و عصبيت عربى متفقا در كنار مكيان قرار گيرند.

3 - مدينه از نظر زراعى سرزمينى غنى بود. بنابراين، اگر روزى اهالى آن با محدوديت بازرگانى روبه رو مى‏شدند، مى‏توانستند در مقابل فشار مقاومت كنند و مايحتاج زندگانى خود را هر چند به طور محدود تأمين كنند.

4 - مردم مدينه در اصل مهاجران يمنى بودند كه از قديم الايام صاحب تمدن بودند. بدين ترتيب نه همانند عرب‏هاى صحرانشينى خشن بودند و نه همانند قريش خواهان امتيازهاى ويژه قومى براى خود بودند.

از سوى ديگر، آنان به جهت انتساب به تيره قحطانى عرب از پيامبر - صلى الله عليه و آله - در مقابل قبيله‏هاى منسوب به تيره عدنانى كه عمدتا در جبهه شرك بودند، دفاع مى‏كردند.

5 - بشارتهاى يهود مدينه درباره ظهور قريب الوقوع پيامبرى در منطقه عربستان مردم مدينه را براى پذيرش دين اسلام آماده كرده بود.

6 - خود مردم مدينه از پيامبر - صلى الله عليه و آله - دعوت كردند كه به اين شهر هجرت كند؛ و با آن حضرت در عقبه منى بيعت كردند و عهد بستند كه تا پاى جان از او دفاع كنند.

پيمان برادرى مهاجران‏

پيامبر اسلام - صلى الله عليه و آله - پيش از هجرت، مسلمانان مهاجر از مكه به مدينه را دو به دو با هم برادر اعلام كرد. بر اساس اين پيمان برادرى، ابوبكر با عمر حمزه با زيد بن حارثه، عثمان با عبدالرحمن بن عوف، زبير با عبدالله بن مسعود، مصعب بن زبير با سعد بن ابى وقاص، ابوعبيدة جراح با سالم و، سعيد بن زيد با طلحه و پيامبر با على - عليه السلام - برادر شدند.

پيامبر - صلى الله عليه و آله - به مناسبت عقد برادرى بين خودش و على - عليه السلام - خطاب به على - عليه السلام - فرمود:

«آيا خشنود نمى‏شوى كه من برادر تو باشم؟»

على - عليه السلام - گفت:

«آرى يا رسول الله! خشنود شدم.»

پيامبر - عليه السلام - فرمود:

«تو در دنيا و آخرت برادر من هستى»(1)

آغاز هجرت‏

بيعت دوم عقبه سه ماه پيش از هجرت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - انجام شد. پيامبر - صلى الله عليه و آله - پس از بيعت اول عقبه به ياران مكى خود اجازه داده بود كه براى مصون ماندن از آزار قريش به مدينه هجرت كنند. جمعى از ياران پيامبر به صورت پراكنده از مكه خارج شدند و به مدينه رفتند.

خود آن حضرت تا پس از بيعت مردم در انتظار اذن خداوند در مكه باقى ماند.

توطئه كشتن پيامبرصلى الله عليه وآله‏

اشراف قريش در دار الندوه گرد آمدند. در اين جمع از همه قبيله‏هاى قريش به جز بنى هاشم و تهامى‏ها كه هوادار پيامبر بودند. نمايندگانى حضور داشتند آنان راه‏هاى مقابله با پيامبر - صلى الله عليه و آله - را بررسى كردند. نظرهاى گوناگونى مطرح شد. در نهايت پيشنهاد ابوجهل پذيرفته شد. پيشنهاد وى اين بود كه از هر قبيله يك جوان دلير انتخاب شود و اين جوانان به طور دسته جمعى اقدام به قتل پيامبر كنند، تا بدين ترتيب همه قبيله‏ها، در قتل پيامبر سهيم باشند و در نتيجه بنى هاشم كه توانايى جنگ با همه قبيله‏هاى قريش را ندارند، به گرفتن خونبها راضى شوند.

خداوند متعال از طريق وحى، پيامبر - صلى الله عليه و آله - را از اين توطئه آگاه كرد:

«و اذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك و يمكرون و يمكروالله و الله خيرالماكرين»(2)

«يادآور وقتى كه كافران با تو مكر مى‏كردند تا تو را از مقصدت باز دارند يا به قتل رسانند يا از شهر بيرون كنند. اگر آنان با تو مكر كنند، خدا هم كه آنان مكر مى‏كند و خدا بهتر از هر كسى مكر تواند كرد.»

على‏عليه السلام‏در بستر پيامبرصلى الله عليه وآله‏

مورخان مى‏گويند: جوانان قريش شب هنگام بر در خانه پيامبر - صلى الله عليه و آله - گرد آمدند تا در فرصت مناسب به آن حضرت حمله برند و او را بكشند. ايشان ده يا پانزده نفر بود كه به ده يا پانزده قبيله قريش تعلق داشتند. برخى از آنان عبارت بودند از: حكم به ابى العاص، عقبة بن ابى معيط، امية بن خلف، خالد بن وليد، عتبة، شيبه، حكيم بن حزام.(3)

خداوند متعال پيامبرش را از اين توطئه آگاه كرد. آن حضرت نيز على - عليه السلام - را از ماجرا آگاه كرد و از او خواست كه در بسترش بخوابد.

على - عليه السلام - گفت: آيا با خوابيدن من در آنجا، تو سالم مى‏مانى؟

پيامبر - صلى الله عليه و آله - فرمود: بلى!

على - عليه السلام - تبسمى كرد و سجده شكر به جا آورد و سپس در بستر پيامبر - صلى الله عليه و آله - خوابيد و پارچه مخصوص آن حضرت را بر روى خو كشيد.

نكته قابل توجه نوع و نحوه فداكارى على - عليه السلام - تاريخ نمونه‏هاى متعددى از قهرمانهايى را به ياد دارد كه در ميدان كارزار در ميان عده و عده خود به استقبال خطر رفته‏اند، اما چه كسى قهرمانى را سراغ دارد كه بدون داشتن هر گونه سلاح و با اراده خويش و آگاهانه در بستر مرگ بخوابد؟

جالب است كه بدانيم خفتن على - عليه السلام - در بستر پيامبر - صلى الله عليه و آله - در شب هجرت براى اولين بار نبود، بلكه همان طور كه قبلا نيز اشاره شد، ابوطالب، در دوره محاصره بنى هاشم در شعب، همواره على را در بستر پيامبر - صلى الله عليه و آله - مى‏خوابانيد تا اگر حادثه‏اى روى دهد، به على آسيب برسد نه به پيامبر - صلى الله عليه و آله - امام على - عليه السلام - هيچ گاه از اين كار پدر ابراز ناخرسندى نكرد، بلكه با طيب خاطر از اين كار استقبال كرد.(4)

در همان حال كه قريش خانه را در محاصره داشتند، پيامبر - صلى الله عليه و آله - از خانه خارج شد. و در هنگام خروج از خانه اين آيه را تلاوت كرد:

«و جعلنا من بين ايديهم سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لايبصرون»(5)

«فراروى آنان و پشت سرشان سدى قرار داديم و بر چشمهايشان پرده‏اى افكنديم، پس نمى‏توانند بيننده.»

آن گاه حضرت مشتى خاك بر گرفت و به طرف آنان پاشيد و بى آن كه حضرت را ببيند، از ميان آنان گذشت و راهى غار ثور شد. قريش صبحگاهان به سوى حضرت على، به گمان اين كه همان پيامبر - صلى الله عليه و آله - است كه در بستر خوابيده، حمله ور شدند. خالد بن وليد از همه جلوتر بود. على - عليه السلام - با چالاكى خاصى از جا پريد و دست خالد را گرفت و دستش را پيچاند و شمشير را از دست او درآورد. مشركان جا خوردند و عقب نشستند و دريافتند كه اين على است نه پيامبر - صلى الله عليه و آله - . آنان از على - عليه السلام - جاى پيامبر را پرسيدند و على - عليه السلام - اظهار بى اطلاعى كرد.(6)

مشركان دانستند كه كسى كه حاضر است تا اين حد جان خود را در راه پيامبر - صلى الله عليه و آله - به خطر اندازد، حتى اگر خبرى درباره مكان پيامبر - صلى الله عليه و آله - داشته باشد، تحت فشار چيزى را بر زبان نخواهد آورد. از اين رو حضرت على - عليه السلام - را رها كردند.

قريش در جست و جوى پيامبرصلى الله عليه وآله‏

قريش به همراه يك فرد ردشناس به تعقيب پيامبر - صلى الله عليه و آله - پرداختند. پس از آن كه به جايى رسيدند كه ابوبكر به پيامبر - صلى الله عليه و آله - ملحق شده بود. ردشناس به قريش گفت: در اينجا فرد ديگرى با كسى كه در جست‏وجوى او هستيد، همراه شده است. قريش هم چنان رد پاى پيامبر - صلى الله عليه و آله - را تعقيب كردند تا به در غار ثور رسيدند كه پيامبر به آنجا پناه برده بود. اما مشاهده كردند كه بر در غار تار عنكبوت تنيده شده است و كبوترى تخم گذاشته است.

آنان به اين نتيجه رسيدند كه كسى وارد غار نشده است، و گرنه تار عنكبوت پاره مى‏شد و تخم كبوتر مى‏شكست.(7)

على - عليه السلام - در تاريكى شب همراه هند بن ابى هالة، در غار ثور به پيامبر - صلى الله عليه و آله - ملحق شد. پيامبر - صلى الله عليه و آله - به على دستور داد كه صبح و شام بر دامنه كوه برود و فرياد بر تو كه هر كس نزد محمد - صلى الله عليه و آله - امانتى دارد بيايد و امانتش را پس بگيرد و سپس به او فرمود:

«يا على! از اين پس آسيبى از قريش به تو نخواهد رسيد تا آن كه به من بپيوندى... من دخترم فاطمه را به تو مى‏سپارم و هر دوى شما را به خداوند مى‏سپارم، او شما را حفظ كند.»

رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - به على - عليه السلام - دستور داد كه چند شتر براى خود و فواطم (فاطمه دختر پيامبر، فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت زبير بن عبدالمطلب) و افراد ديگرى از بنى هاشم كه همراه او هجرت مى‏كنند بخرد. پيامبر - صلى الله عليه و آله - هزينه خريد اين مركبها را همان طور كه عبيدالله بن ابى رافع از پدرش نقل مى‏كند از باقى مانده اموال خديجه پرداخت كرد. پيامبر - صلى الله عليه و آله - پس از سه روز توقف در غار ثور عازم مدينه شد.(8)

آيه غار

قرآن كريم به ماجراى حضور پيامبر در غار ثور چنين اشاره كرده است:

«الا تنصره فقد نصره الله اذا خرجه الذين كفروا ثانى اثنين اذ هما فى الغار، اذ يقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه و ايده بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين كفرواالسفلى و كلمة الله هى العليا و الله عزيز حكيم»(9)

«اگر او - پيامبر - را يارى نكنيد، قطعا خداوند او را يارى مى‏كند، هنگامى كه كسانى كه كفر ورزيدند، او را (از مكه) بيرون كردند، و او نفر دوم از دو تن بود، آن‏گاه كه در غار (ثور)، بودند آن گاه كه به همراه خود گفت: اندوهگين نشو خدا، با ما است، پس خداوند آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهيانى كه نمى‏ديديد، هدايت كرد و كلمه كافران را پست قرار داد و كلمه خدا برتر است و خداوند عزيز و حكيم است.»

برخى بر اساس اين آيه چند فضيلت براى ابوبكر اثبات كرده‏اند:

1 - بر اساس عبارت « ثانى اثنتين» ابوبكر يكى از دو نفرى است دومين آنها پيامبر - صلى الله عليه و آله - است. اين خود فضيلتى است براى ابوبكر

2 - در اين آيه به ابوبكر عنوان همراه پيامبر - صلى الله عليه و آله - (صاحبه) اطلاق شده است. مصاحبت پيامبر - صلى الله عليه و آله - فضيلت بزرگى است.

3 - در اين آيه پيامبر - صلى الله عليه و آله - به ابوبكر مى‏گويد: «ان الله معنا» ، يعنى «خدا با ما است.» پس خدا با ابوبكر نيز هست.

4 - در اين آيه آمده است كه خداوند آرامش خود را بر او فرو فرستاده «فانزل الله سكينته عليه» مقصود ابوبكر است نه پيامبر - صلى الله عليه و آله - چه اين كه او محتاج فروفرستادن آرامش بود نه پيامبر.

به نظر ما اين آيه فضيلتى را براى ابوبكر اثبات نمى‏كند، زيرا:

1 - اگر اين آيه فضيلتى را براى ابوبكر اثبات مى‏كرد، پس چرا خود عايشه اعتراف دارد كه خداوند در قرآن چيزى درباره ما نازل نكرد، جز آن كه عذر مرا فرو فرستاد.(10) ما در كتاب «حديث الافك» ثابت كرده‏ايم كه خداوند حتى درباره عذر عايشه نيز آيه‏اى نازل نكرده است.

2 - اين كه پيامبر- صلى الله عليه و آله - دومى دو تن (ثانى اثنين) است تنها بر تعداد دلالت دارد نه اين كه پيامبر دومين نفر در فضيلت است و گرنه بايد ابوبكر را از پيامبر - صلى الله عليه و آله - افضل بدانيم.

3 - اين كه پيامبر - صلى الله عليه و آله - به ابوبكر دلدارى مى‏دهد و به او مى‏گويد « محزون نباش خدا با ماست» دلالت دارد بر اين كه ابوبكر در آن موقعيت خطرناك آماده فداكارى در راه پيامبر- صلى الله عليه و آله - نبوده، بلكه براى ترس خود نيازمند كسى بود كه اطمينان دهد كه آسيبى به او نخواهد رسيد. چقدر فرق است بين على - عليه السلام - كه با آرامش خاطر و با وجود تمام خطرها در بستر پيامبر - صلى الله عليه و آله - مى‏خوابد و كسى كه حتى در كنار پيامبر - صلى الله عليه و آله - احساس آرامش نمى‏كند و نيازمند به دلدارى دادن است.

4 - اين كه در اين آيه ابوبكر صاحب (همراه) پيامبر - صلى الله عليه و آله - دانسته شده، فضيلتى محسوب نمى‏شود، بلكه تنها بر با هم بودن در يك مكان دلالت دارد. در آيات متعددى از قرآن كلمه صاحب و مشتقات آن در همين معنا استعمال شده است، مثلا در آيه 37 سوره كهف فرد مؤمن به عنوان صاحب (همراه) فرد كافر معرفى شده است:

«قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذى خلقك من تراب»

«صاحب او در حال گفت وگو به او گفت: آيا به كسى كه تو را از خاك آفريد كفر مى‏ورزى؟»

حتى در آيات متعددى از پيامبر اسلام به عنوان «صاحبكم» و «صاحبهم» تعبير شده است. يعنى «همراه شما» و «همراه ايشان» كه مقصود از شما يا ايشان اعم از مؤمنان و كافران يا حتى خصوص كافران است. مانند آيه:

«ما ضل صاحبكم و ما غوى»(11)

«صاحب شما هيچ گاه در گمراهى نبود.»

«او لم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة»(12)

«اين مردم فكر نكردند كه صاحب آنها در او جنونى نيست.»

5 - معيت خدا كه در عبارت «ان الله معنا» بدان اشاره شده در مورد هر كسى صدق مى‏كند و اختصاصى به هيچ مردى ندارد ؛ چه اين كه در آيه 14 از سوره حديد آمده است:

«و هو معكم اينما كنتم و الله بما تعملون بصير»

«او با شما است هر جا كه باشيد و او به آن چه مى‏كنيد، بينا است.»

اما اين كه اين همراهى الهى براى هر فرد چه ثمره‏اى دارد به اين كه ايمان يا كفر فرد به چه ميزان باشد و نيز فرد در چه موقعيتى قرار داشته باشد بستگى دارد. بنابراين، صرف همراهى الهى با انسانها فضيلتى براى آنان محسوب نمى‏شود.

6 - مؤرخان گفته‏اند كه محزون شدن ابوبكر پس از آن بود كه پيامبر - صلى الله عليه و آله - معجزه هايى به او نشان داد. بنابراين، لازم بود كه او پس از ديدن آن معجزه‏ها از نجات خودش و پيامبر- صلى الله عليه و آله - اطمينان حاصل كند نه اين كه هم چنان نيازمند دلدارى پيامبر - صلى الله عليه و آله - باشد. همين اضطراب نشان مى‏دهد كه گام او در مسير ايمان به نصرت و اقتدار الهى راسخ و استوار نبود.

7 - ضمير « سكينته» در عبارت «فانزل الله سكينته عليه» ، «پس خداوند آرامش خود را بر او فرو فرستاد.» به قرينه همه ضماير قبل و بعد به پيامبر - صلى الله عليه و آله - بر مى‏گردد نه به ابوبكر. از اينجا مى‏توان حدس زد كه حتى پس از دلدارى پيامبر - صلى الله عليه و آله - ، ابوبكر به اطمينان و آرامش خاطرنرسيده است. اگر ابوبكر هم مشمول آرامش الهى بود آيه مى‏بايست اين طور نازل مى‏شد كه «پس خداوند آرامش خود را بر آن دو فرو فرستاد.»

جانبازى در راه خدا

در منابع تاريخى و روايى متعددى آمده است هنگامى كه حضرت على - عليه السلام - در شب هجرت در بستر پيامبر - صلى الله عليه و آله - خوابيد، اين آيه در شأن او نازل شد:

«و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد»(13)

«برخى از مردم جان خود را در طلب رضاى خدا مى‏فروشد و خداوند به بندگان خود رؤوف است.»

بر اساس برخى از روايات، خداوند به جبرئيل و ميكائيل وحى مى‏فرمود كه من شما را با هم برادر قرار دادم و عمر يكى را طولانى‏تر از ديگرى ساختم. كداميك از شما زندگى برادرش را بر زندگى خودش ترجيح مى‏دهد؟ هيچ كدام از آنها حاضر نشد از زندگى خودش به نفع ديگرى بگذرد.

خداوند وحى فرمود: چرا مانند على - عليه السلام - نيستيد؟

من او را با پيامبر - صلى الله عليه و آله - برادر قرار دادم او زندگى برادرش را بر زندگى خودش ترجيح داد و در بستر او خوابيد. اكنون زمين فرود آييد و او را از گزند دشمن حفظ كنيد. آن دو فرشته بر زمين آمدند و يكى بالاى سر و ديگرى پايين پاى على - عليه السلام - ايستاد. آنگاه خداوند آيه بالا را نازل كرد.(14)

هجرت اميرالمؤمنين و همراهان‏

رسول خدا - صلى الله عليه و آله - در مسير هجرت به نزديكى مدينه رسيد و در قبا ابتدا مهمان خانه عمرو بن عوف شد. ابوبكر اصرار داشت كه مسير را ادامه دهند و وارد مدينه شوند ولى پيامبر - صلى الله عليه و آله - درخواست او را رد كرد و فرمود: «وارد يثرب نمى‏شوم تا آن كه پسرعمو و برادرم و دخترم بيايند. با فرا رسيدن شب، ابوبكر از پيامبر جدا شد و به مدينه رفت، اما پيامبرذ - صلى الله عليه و آله - در قبا ماند. حضرت از قبا به واسطه ابوواقد ليثى نامه‏اى به امام على - عليه السلام - فرستاد و به او فرمود كه درنگ نكند و هر چه زودتر به پيامبر- صلى الله عليه و آله - ملحق شود. على - عليه السلام - از مؤمنان ناتوانى كه تا آن روز در مكه مانده بودند خواست كه در تاريكى شب به طور پنهانى خود را به ذى طوى برسانند. خود على - عليه السلام - با فواطم از مكه بيرون آمد. ايمن پسر ام ايمن كه غلام پيامبر بود و ابوواقد نيز با ايشان همراه شدند. در اين بين، هفت سوار نقابدار، همراه جناع، غلام حارث بن اميه، در نزديكى ضجنان خود را به على- عليه السلام - و همراهانش رساندند. على - عليه السلام - زنان را پياده كرد و با شمشير كشيده آهنگ سواران كرد.

سواران از على - عليه السلام - خواستند كه بازگردد؛ و گفتند كه در غير اين صورت به زور او را باز خواهند گردانيد. على - عليه السلام - در مقابل ايشان ايستاد و حمله جناح را دفع كرد و ضربه‏اى بر شانه او وارد كرد و سپس به بقيه آن گروه حمله ور شد و ايشان را پراكنده كرد. سپس او و همراهان راه خود را پى گرفتند تا به ضجنان رسيدند. در ضجنان جمعى از مؤمنان ضعيف نيز به ايشان پيوستند كه‏ام ايمن كنيز رسول خدا - صلى الله عليه و آله - نيز همراه آنان بود. آنان شب را در آنجا عبادت كردند تا صبح دميد و نماز صبح را به امامت حضرت على - عليه السلام - به جا آوردند. سپس حضرت آنان را حركت داد و در هر منزل نماز را به امامت وى مى‏خواندند تا اين كه به مدينه رسيدند. آن گاه كه رسول خدا - صلى الله عليه و آله - از آمدن على - عليه السلام - با خبر شد، فرمود: به على - عليه السلام - بگوييد نزد من بيايد. گفته شد كه على - عليه السلام - را ياراى حركت نيست. آن حضرت خودش به ديدار على - عليه السلام - رفت و دست در گردن او انداخت. چون نگاه آن حضرت بر دو پاى ورم كرده على - عليه السلام - افتاد كه از آن قطره‏هاى خون بر زمين مى‏چكيد، قطره‏هاى اشك بر گونه هايش جارى شد و خطاب به على - عليه السلام - فرمود:

«تو در اين امت اولين كسى هستى كه به خداوند و رسولش ايمان آوردى و اولين كسى هستى كه به سوى خدا و پيامبرش هجرت كردى. قسم به آن كه جانم در دست اوست، تو را دوست نمى‏دارد جز كسى كه مؤمن باشد و تو را دشمن نمى‏دارد جز كسى كه منافق يا كافر باشد.»(15)

استقبال از پيامبرصلى الله عليه وآله‏

مردم مدينه از آمدن رسول خدا- صلى الله عليه و آله - بسيار شادمان شدند. در تاريخ اين شهر واقعه ديگرى ثبت نشده كه به اندازه آمدن رسول خدا - صلى الله عليه و آله - ، مردم را به وجد آورده باشد. اما سخن درباره نحوه استقبال از آن حضرت است. در اين باره از عايشه روايتى بدين مضمون نقل شده است: چون پيامبر- صلى الله عليه و آله - به مدينه رسيد، زنان و كودكان انصار شادى كنان اين اشعار را خواندند:

«طلع البدر علينا من ثنيات الوداع‏

وجب الشكر علينا مادعا لله داع‏

ايها المبعوث فينا جئت بالامر المطاع‏

«يعنى ماه از ثنيات الوداع بر ما تابيد، شكر اين نعمت بر ما واجب شد تا هر زمان كه كسى خدا را بخواند. اى كسى كه در ميان ما برانگيخته شده‏اى امر شما مطاع است.»

از نظر ما اين روايت درست نيست؛ چه اين كه « ثنيات الوداع» در مسير مكه به مدينه قرار ندارد، بلكه در مسير كسانى است كه از شام، به مدينه مى‏آيند.(16)

سمهودى در اين باره اظهار مى‏دارد: « در ثنية الوداع مسجدى است كه وقتى مسافر شام وارد مدينه مى‏شود، در سمت چپ او قرار دارد.(17) من در هيچ يك از سفرهايى كه درمسير مكه به مدينه انجام شده، نامى از ثنية الوداع نديده‏ام.(18) شايد مستند كسانى كه اين محل را درمسير مكه قرار داده‏اند، سخن زنانى باشد كه به هنگام ورود پيامبر - صلى الله عليه و آله - شعر مى‏خواندند.»(19)

علاوه بر آنچه از سمهودى نقل شد گزارشهاى راجع به ورود و خروج پيامبر- صلى الله عليه و آله - در حوادث و سفرهاى تبوك، خيبر، موته و غير آن، دلالت دارد بر اين كه ثنية الوداع در مسير شام به مدينه قرار دارد.(20)

نفاق در مكه‏

ممكن است ادعا شود كه نفاق در تاريخ اسلام تنها مى‏تواند بعد از هجرت و در مدينه پديد آمده باشد نه در مكه؛ چون مسلمانان در دوران مكه در موقعيت ضعف و در معرض آزار و اذيت مشركان قرار داشتند. بنابراين، افراد بى ايمان منفعتى را در ذهن خود تصور نمى‏كردند تا به اميد نيل بدان به دروغ اظهار اسلام كنند.

اما اين سخن (اختصاص نفاق به دوران مدينه) درست نيست؛ چه اين كه در دوران مكه نيز منافع بسيار مهمى براى مخاطبان پيامبر - صلى الله عليه و آله - قابل تصور بود، هر چند اين منافع به زودى و به آسانى قابل دستيابى نبودند. خود پيامبر - صلى الله عليه و آله - از همان اوايل دعوت به اسلام فرموده بود كه اگر ايمان بياوريد سروران زمين خواهيد شد. روشن است كه اين وعده براى هر فردى به خصوص افراد بلند پرواز جالب و قابل توجه است. مى‏دانيم كه برخى از افراد با اراده سالهاى طولانى آروزهايى رادر سر مى‏پرورانند و مدتهاى مديدى براى نيل(21) بدان مبارزه مى‏كنند و حتى جان خود را در اين مسير در معرض خطر قرار مى‏دهند.

گذشته از اين، برخى از آيات سوره‏هاى مكى از منافقان سخن مى‏گويند، و اين دلالت دارد بر اين كه در دوران مكه نيز نفاق وجود داشته است.

مانند آيات زير:

«و ليقول الذين فى قلوبهم مرض و الكافرون...»

«تا اين كه آنان كه در دلشان مرض هست و كافران چنين گويند...»(22)

«و من الناس من يقول آمنا بالله فاذا اوذى فى الله جعل فتنة الناس كعذاب الله و لئن جاء نصر من ربك ليقولن انا كنا معكم او ليس الله باعلم بما فى صدور العالمى، و ليعلمن الله الذين آمنوا و ليعلمن المنافقين»(23)

«بعضى از مردم گويند: ما به خدا ايمان آورديم و چون رنج و آزارى در راه خدا ببينند، فتنه مردم را با عذاب خدا برابر شمارند، و هر گاه نصرتى از جانب خدا برسد آنان مى‏گويند ما هم با شما همراه بوديم. آيا خدا از هر كس بر دلهاى خلق داناتر نيست البته خدا به مؤمنان و منافقان آگاه است.»

از قبا تا مدينه‏

پس از آن كه پيامبر- صلى الله عليه و آله - به قبا رسيد، همان طور كه اشاره كرديم، ابوبكر اصرار كرد كه وارد مدينه شوند. اما رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به رغم دلگيرشدن ابوبكر، در قبا ماند تا حضرت على - عليه السلام - و فواطم و ام ايمن به آن حضرت پيوستند و همگى مهمان كلثوم بن هدم شدند.(24)

رسول اكرم در مدتى كه در قبا بود، مسجد قبا را بنا نهاد. به نظر مى‏رسد بنيانگذار اوليه اين مسجد عمار بن ياسر باشد.(25)

اين همان مسجدى است كه آيه 108 سوره توبه در شأن آن نازل شد:

«در لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه»

«مسجدى كه از روز نخست بر پايه تقوا بنا نهاده شده، سزاوارتر است كه در آن به نماز بايستى.»

نقل شده است كه رسول خدا- صلى الله عليه و آله - نماز جمعه را در قبا يا در سر راه قبا به مدينه اقامه فرمود.(26)

در مقابل، برخى معتقدند كه نماز جمعه نه فقط در اين زمان بلكه حتى سالها بعد از هجرت هنوز واجب نشده بود. دليل آنان اين است كه سوره جمعه سالها پس از هجرت نازل شده است و بلكه جزو آخرين سوره هايى است كه نازل شدند.(27) اما سخن ايشان درست نيست، چون سوره جمعه ناظر به اصل تشريع نماز جمعه نيست، بلكه از لزوم سعى براى شركت در نماز جمعه سخن مى‏گويد. بنابراين، ممكن است كه نماز جمعه پيش‏تر تشريع شده باشد، اما به علت سستى برخى از مسلمانان در شركت در آن، اين سوره نازل شده باشد.

همچنين برخى اين ديدگاه را مطرح كرده‏اند كه پيامبر - صلى الله عليه و آله - در قبا مسافر بوده و نمى‏توانست در آنجا نماز جمعه را اقامه كرده باشد. اين سخن نيز درست نيست؛ چه اين كه احتمال دارد كه پيامبر در قبا قصد اقامت كرده باشد تا على - عليه السلام - و همراهانش برسند. چنان كه گفته‏اند: رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - پانزده روز در قبا بود.(28)

همچنين اين احتمال وجود دارد كه در آن روزگار قبا يكى از محله‏هاى مدينه محسوب مى‏شد.

ورود پيامبرصلى الله عليه وآله‏به مدينه‏

مورخان درباره تاريخ دقيق خروج پيامبر- صلى الله عليه و آله - از مكه، و ورود به قبا و مدينه با هم اختلاف دارند. مطابق بررسيهاى علامه مجلسى، رسول خدا- صلى الله عليه و آله - روز دوشنبه اول ماه ربيع الاول از مكه خارج شد و روز جمعه دوازدهم همين ماه وارد مدينه شد(29) بر پايه يك روايت « پيامبر پيش از طلوع خورشيد به مدينه رسيد. او و همراهش، ابوبكر، هر دو لباس سفيد شبيه هم به تن داشتند. همين مسأله مردم را به اشتباه مى‏انداخت و آنان به گمان اين كه ابوبكر، پيامبر است به او سلام مى‏كردند. تا اين كه خورشيد بالا آمد و بر چهره پيامبر- صلى الله عليه و آله - تابيد و ابوبكر بر آن حضرت سايه انداخت. در اين موقع، مردم پيامبر - صلى الله عليه و آله - را شناختند.(30)

اين گزارش قطعا درست نيست؛ زيرا:

1 - مردم مدينه همه روزه گروه گروه به قبا مى‏آمدند و به رسول خدا - صلى الله عليه و آله - سلام مى‏كردند. اين بر آن معنا است كه آنان حضرت را مى‏شناختند. پس چگونه ممكن است حضرت را با ابوبكر اشتباه گرفته باشند؟

2 - شمايل پيامبر - صلى الله عليه و آله - تفاوت فاحشى با شكل و شمايل ابوبكر داشت، پس زمينه‏اى براى اشتباه گرفتن وجود نداشت.

3 - همان طور كه گفته شد، رسول خدا- صلى الله عليه و آله - نماز جمعه را در راه مدينه اقامه كرد.(31)

اين بدان معنا است كه آن حضرت اندكى پس از ظهر و نه پيش از طلوع آفتاب وارد شهر شده است؛ چه اين كه فاصله قبا تا مدينه اندك است.

وقتى پيامبر- صلى الله عليه و آله - به همراه على - عليه السلام - وارد مدينه شد از هر محله‏اى كه مى‏گذشت، اهالى اصرار داشتند كه پيامبر- صلى الله عليه و آله - مهمان آنان شود. اما رسول خدا - صلى الله عليه و آله - مى‏فرمود:

«شترم را رها كنيد كه خودش مأمور است (كه محل مناسب را انتخاب كند).»

حضرت افسار شتر را رها كرد و شتر همچنان حركت مى‏كرد تا به همان جايى رسيد كه بعدا مسجد النبى در آن ساخته شد. شتر در همين مكان زانو بر زمين زد. آنجا نزديك خانه فقيرترين شهروند مدينه، يعنى ابو ايوب انصارى بود.(32) پيامبر - صلى الله عليه و آله - به همراه حضرت على - عليه السلام - در خانه او ساكن شدند تا آن كه مسجد و خانه‏ها را ساختند.(33)

ساير مهاجران نيز بى خانه نماندند، بلكه انصار كه در بردن آنان با هم رقابت مى‏كردند، همه را مهمان كردند.(34)

اسلام آوردن عبدالله بن سلام‏

مورخان و محدثان مكتب خلافت مى‏گويند: وقتى كه عبدالله بن سلام شور و شوق مردم مدينه را در استقبال از رسول خدا - صلى الله عليه و آله - ديد، خود را به پيامبر - صلى الله عليه و آله - رسانيد. چون سيماى پيامبر- صلى الله عليه و آله - را ديد و سخنش را شنيد دانست كه چنين فردى نمى‏تواند دروغگو باشد.(35)

او از پيامبر- صلى الله عليه و آله - سه سؤال پرسيد كه پاسخ آن را جز كسى كه پيامبر باشد، نداند. رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به آنها جواب داد و عبدالله بن سلام مسلمان شد. او از حضرت خواست كه قبل از آن كه يهوديان از اسلام آوردن او با خبر شوند. از آنان درباره او سؤال كند. حضرت چنين كرد. آنان پاسخ دادند، عبدالله بن سلام بهترين ما است و پسر بهترين ما است. اما وقتى كه از اسلام آوردن وى با خبر شدند، گفتند: او بهترين ما است و پسر بدترين ما است.(36)

درباره اين فضيلت و فضايل ديگرى كه به عبدالله بن سلام نسبت داده‏اند يك نكته قابل توجه است: بعيد نيست كه معاويه و حزب اموى در اعطاى اين فضايل به عبدالله بن سلام دست داشته‏اند، چه اين كه او اهتمام ويژه‏اى به تأييد حكومت امويان داشت. برخى از خلفا به خصوص عثمان در امور مهم با او مشورت مى‏كردند و او بر اساس ديدگاه خودش نظر مى‏داد. او ياور دشمنان على - عليه السلام - بود. هنگامى كه پس از قتل عثمان مسلمانان با حضرت على - عليه السلام - بيعت كردند، او حاضر نشد با حضرت على - عليه السلام - بيعت كند.(37)

پي نوشت ها:

1) سيره حلبى، ج 2، ص 20 ؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 353 ؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 14.

2) سوره انفال (8) آيه 30.

3) سيره حلبى، ج 2 ؛ بحار الانوار، ج 19، ص 31 و 72.

4) سيرة المصطفى، ص 250 - 252.

5) سوره يس (36)، آيه 9.

6) امالى، طوسى‏ج 2، ص 82 - 83.

7) تاريخ الخميس، ج 1، ص 328 ؛ سيره حلبى، ج 2، ص 37 ؛ البداية و النهاية، ج 3، ص 181 - 182.

8) امالى طوسى، ج‏2، ص‏81، بحار الانوار، ج‏19، ص‏61 - 62.

9) سوره توبه (9)، آيه 40.

10) صحيح بخارى، ج 3، ص 121 ؛ فتح القدير، ج 4، ص 21.

11) سوره نجم (53) آيه 2.

12) سوره اعراف (7) آيه 84.

13) سوره بقره (2) آيه 207.

14) اسدالغابة، ج 4، ص 25 ؛ تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 39 ؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 325 ؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 4 ؛ ملحقات احقاق الحق، ج 3، ص 24 - 34 ؛ ج 6، ص 479 ؛ ج 8، ص 329 ؛ ج 14، ص 116 ؛ ج 20، ص 109 - 114 ؛ ترجمة الامام على من تاريخ دمشق، ج 1، ص 137 - 138.

15) امالى طوسى، ج 2، ص 83 - 84 ؛ بحار الانوار، ج 19، ص 64 - 67 ؛ مناقب آل ابى طالب، ج 1، ص 183.

16) زاد المعاد، ج 3، ص 10 ؛ وفاء الوفاء، ج 4، ص 170.

17) وفاء الوفاء، ج 3، ص 845.

18) همان، ج 4، ص 1172.

19) همان.

20) همان، ص 1168 - 1172 ؛ حياة الصحابة، ج 1، ص 306.

21) ر.ك: الميزان، ج 19، ص 289.

22) سوره مدثر (74) آيه 31.

23) سوره عنكبوت (29) آيه 9 - 11. اين آيات در مكه نازل شده است.

24) بحار الانوار، ج‏19، ص‏106 ؛ امالى، طوسى، ج‏2، ص‏83 ؛ البداية و النهاية، ج 3، ص 197.

25) سيره حلبى، ج 2، ص 55.

26) سيره حلبى، ج 2، ص 59.

27) الاتقان فى علوم القرآن، ج 1، ص 11.

28) بحار الانوار، ج 19، ص 106 ؛ سيره حلبى، ج 2، ص 55.

29) بحار الانوار، ج 8، ص 366.

30) تاريخ الخميس، ج 1، ص 337، دلائل النبوة، بيهقى، ج 2، ص 498 ؛ سيره ابن هشام، ج 2، ص 137.

31) دلايل النبوة، بيهقى، ج 2، ص 50 ؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 339 ؛ سيره ابن هشام، ج 2، ص 139.

32) بحار الانوار، ج 19، ص 12.

33) روضه كافى، ص 339 - 340.

34) سنن حلبى، ج 2، ص 64.

35) الاصابة، ج 2، ص 320 ؛ الاستيعاب، ج 2، ص 382 ؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 13.

36) صحيح بخارى، ج 7، ص 312 ؛ الاصابة، ج 2، ص 371 ؛ الاستيعاب، ج 2، ص 382.

37) ينابيع المودة، ص 104.